



در وصف مفت خوار و سرود کامگاری

سروده ها از : نادر شنبه زاده

برگردان از کری لیک : پوهندوی پیکار

ای مفت خوار خلافت تو پایدار نیست  
بر هیچ کس عقیده تو استوار نیست  
در پیش هیچ کس سخت اعتبار نیست  
در کسب و کار مغفقت اوج و برار نیست  
غیر از خلاف کاری تورا هیچ کار نیست

گفتند بهر ما، تو غلام نبی سستی  
فرزند با وفای حسین و علی سستی  
محکم به اعتقاد تقی و نقی سستی  
ز اولاد کار دان امام عسکری سستی  
مثل تو یک خلیفه به صد روزگار نیست

گفتند باز اینکه تو از دین جدا شدی  
با محنت مقدس نو آشنا شدی  
بر راه راست آمده همراه ما شدی  
ببزار از خلیفه گیت دایما شدی  
جز مدح راستی به زبانت شعار نیست

گفتی که دین دروغ تو دادی طلاق دین  
صد جور آمده به سرت از نفاق دین  
روزی حرام خورده ز کاری چتاق دین  
باز این چه ناله هاست تورا از فراق دین  
آخر سرت نمونه کنج مزار نیست

برگو سبب چه بود که تو این سان دو روشدی؟  
مانند خرس خسته بسی تند خو شدی  
از مذهب برون شده و جنگ و جوشدی  
از روز روشن اینکه دوروی و دو گوشدی  
زین شیطنت مگر دل شوخت فگار نیست؟

چون شانه صد زبان شدنت از برای چیست؟  
در مکر و فن نهان شدنت از برای چیست؟  
شیطان مهربان شدنت از برای چیست؟  
میدانی این و آن شدنت از برای چیست  
بر بینی ات چو اشتر بُغرا مهار نیست!

من نی خلیفه، لیک دعا می فرستمت  
در صد مشینه ورد و ثنا می فرستمت  
ورد و ثنا بدون ریا می فرستمت  
با طرز خالصی شعرا می فرستمت  
آن سان که در وجود شریفش غبار نیست

مثل تو هیچ کس به تلاش کفن مباد!  
بر گردنش دو حلقه تناب و رسن مباد!  
صاحب به این رذالت و تزویر و فن مباد!  
رسوای خاص و عام به هر انجمن مباد!  
هر چند کس ز عیب و هنر بر کنار نیست

شهر دوشنبه 1962م

طنطنه ظفر ( آواز کام گاری )

به وطن اژدر فاشیسم به جنگ آمده بود  
پنجه اش تیز چو چنگال پلنگ آمده بود  
سوی ما کرد دهان وا چونهنگ آمده بود  
خلق آفاق از این فتنه به تنگ آمده بود  
وقت مردانگی و پر دلی و کار آمد  
لشکر سرخ در آن وقت به پیکار آمد

خواست هیتلر که جهان گیر و جهان دار شود  
با همه خلق جهان حاکم و سردار شود  
صاحب ثروت و سرمایه و بازار شود  
مالک مملکت و غله و انبار شود  
بنده و عاجز و بیچاره و شرمنده کند

او گمان داشت که بر دولت ما نیست مجال  
جنگ با اردوی او از طرف ماست محال  
فتح این ملک بود کار مه روز و نه سال  
او ظفر کرده و در خانه برد مال و منال  
کامران گشته و دوران به مرادش گردد  
چرخ چرخ زده ایام به کامش گردد

عهد و پیمان به خیانت بشکست آن مکار  
خلق اقلیم سویت را به خطر کرد دچار  
امن آورده ز هر شهر و دهه رو به فرار  
خلق گم کرده به یکباره گی آرام و قرار  
پس به حفظ وطن خود همه از جا جستند  
مرد وزن پیر و جوان جمله کمر بر بستند

لشکر سرخ ظفر پیشه و بی باک و دلیر  
به سوی مرگ روان گشت سبک تاز چو شیر  
در دلش مهر خوش خلق و به دستش شمشیر  
سوی گرگان فاشیست حمله شیرانه نمود  
با پلنگان حریص جنگ دلیرانه نمود

حکم فرمان وطن جمله بجا کرد بجا  
سر دشمن همه از تنش جدا کرد جدا  
همچو فرزند وفا پیشه وفا کرد وفا  
درد صد ملت بی چاره دوا کرد دوا  
اژدر گشنه فاشیسم فنا گشت از او  
صلح و آسودگی و امن به پا گشت از او

بیم آن وحشی درنده به دلی نیست دگر  
لانه او شده از قدرت ما زیر و زبر  
کوکب بخت وطن سر زده از برج ظفر  
تا ابد شد بشر آزاد از آن خوف و خطر  
گشت چون آئینه روشن همه را و همه جا  
قوه مردم ما، کشور ما، لشکر ما

بنی آدم همه دانست هنر مندی ما  
عقل و ادراک و جهان بینی و خرد مندی ما  
شادی و خرمی بی حد و خرسندی ما  
به وطن مهر وفاداری و فرزندی ما  
که پی حفظ وطن هیچ نه ترسیم از جان  
پاسبانیش نماییم همه پیر و جوان

ما از این فخر و ظفر زنده جاوید شدیم  
نور بخشنده به آفاق چو خورشید شدیم  
صاحب این شرف و طنطنه عید شدیم  
به همه خلق جهان خانه امید شدیم  
نام ما تا به ابد ورد زبان خواهد بود  
فتح از ما به همه نسل نشان خواهد بود

فتح کردیم از آن، حزب که قائد سر ماست  
سرو سر لشکر ما، داهی ما رهبر ماست  
کوکب طالع ما، مهر بلند اختر ماست  
مهر او در دل هر خلق وطن پرور ماست  
ما ز تعلیم وی این گونه توانا شده ایم  
از ظفر مندی خود شهره دنیا شده ایم

شهر دوشنبه ، سال 1946